

مفاهيم حقوق بشرى



پرويشگاه علوم انسانى ومطالعات فرهنگى
پرتال جامع علوم انسانى

حق مشارکت در حیات فرهنگی



مفهوم حق مشارکت در حیات فرهنگی (The Right to Participate in Cultural Life) یکی از پیچیده‌ترین و درعین حال حیاتی‌ترین حقوق در نظام بین‌المللی حقوق بشر است که در اسناد بنیادینی همچون ماده ۲۷ اعلامیه جهانی حقوق بشر و ماده ۱۵ میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی تبیین شده است. از منظر تخصصی، این حق بر عاملیت انسان در شکل‌دهی به هویت جمعی تأکید دارد. کمیته حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی سازمان ملل متحد، این حق را به سه مؤلفه اصلی مشارکت، دسترسی و سهم‌گیری در پیشرفت تقسیم می‌کند. منظور از مشارکت، حق هر فرد برای تعامل فعال با فرهنگ است یعنی فرد بتواند به صورت آگاهانه و آزادانه به میراث فرهنگی، زبان

و شرکت در آیین‌ها دسترسی داشته باشد که این امر مستلزم فراهم بودن امکانات فیزیکی و مالی برای بهره‌مندی از فرهنگ و دانش بشری است. همچنین مؤلفه سهم‌گیری در پیشرفت به حق فرد برای خلق آثار فرهنگی، هنری و علمی و تأثیرگذاری بر تغییرات فرهنگی جامعه اشاره دارد. برای اینکه ادعا کنیم این حق در یک جامعه محقق شده است، باید وجود نهادها، کالاهای و خدمات فرهنگی مانند کتابخانه‌ها، سینماها و فضاهای باز برای بیان هنری و عدم تبعیض در دسترسی جغرافیایی، اقتصادی و اطلاعاتی بررسی شود. سیاست‌های فرهنگی دولت باید به گونه‌ای باشد که با هویت‌ها و ارزش‌های گروه‌های مختلف به‌ویژه اقلیت‌ها سازگار بوده و تحمیلی نباشد یعنی دولت اجازه دهد هر گروه، صنف و اقلیتی، فرهنگ خودش را تولید و منتشر کند. همچنین دولت‌ها باید نسبت به انطباق با تغییرات فرهنگی و نیازهای جوامع در حال تحول انعطاف‌پذیر باشند. حق مشارکت در حیات فرهنگی جامعه با حق بهره‌مندی از پیشرفت‌های علمی گره خورده است. چالش اصلی در اینجا ایجاد تعادل میان دو موضوع حق عموم مردم برای دسترسی به دانش و فرهنگ و حق نویسندگان و هنرمندان برای حفاظت از منافع معنوی و مادی آثارشان است؛ به همین جهت دولت نباید در فعالیت‌های فرهنگی افراد مداخله کرده، آن‌ها را سانسور کند یا مانع از نقض حقوق فرهنگی افراد توسط اشخاص ثالث مانند شرکت‌های خصوصی شود. در جهت تحقق حق مذکور، دولت‌ها ملزم هستند با بودجه‌بندی و قانون‌گذاری، زیرساخت‌های لازم برای شکوفایی فرهنگی را فراهم کنند. امروزه شکاف دیجیتال به عنوان یک مانع بزرگ در راه مشارکت عادلانه در فرهنگ جهانی شناخته می‌شود؛ چرا که این روزها بخش بزرگی از حیات فرهنگی در فضای مجازی جریان دارد؛ به همین منظور امروزه بسیاری از حقوق‌دانان معتقدند حق بر اینترنت پیش‌نیاز حق مشارکت فرهنگی است، زیرا محرومیت از فضای مجازی یعنی محرومیت از حیات فرهنگی قرن. حق مشارکت در حیات فرهنگی، ابزاری برای حفظ کرامت انسانی است؛ چراکه بدون این حق، انسان صرفاً یک مصرف‌کننده است، اما با این حق، او به یک تولیدکننده معنا در جهان تبدیل می‌شود؛ چراکه حق مشارکت در حیات فرهنگی صرفاً یک حق ایجابی نیست، بلکه سنگ بنای تنوع فرهنگی و دموکراسی فرهنگی است. حق تحصیل و بیان به زبان مادری، بخشی از مشارکت در حیات فرهنگی است؛ ایضاً دانش کشاورزی یا پزشکی سنتی گروه‌های بومی، حق فرهنگی آن‌هاست. بر اساس ماده ۱۵ میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی هیچ حقی مطلق نیست اما محدودیت‌های حق فرهنگی باید توسط قانون تعیین شده، هدف مشروع داشته و در یک جامعه دموکراتیک ضروری باشند تا تخصصی و قانونی تلقی شوند.

حقوق جمعی فرهنگی



حقوق جمعی فرهنگی (Collective Cultural Rights) در مرز میان حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و حقوق همبستگی قرار می‌گیرد. در گفتار کلاسیک لیبرال حقوق بشر، فرد تنها موضوع حق است و حقوق فرهنگی به دلیل ماهیت ذاتی خود، نمی‌تواند صرفاً فردی باشد؛ زیرا فرهنگ پدیده‌ای است که در بستر جمع و اجتماع معنا پیدا می‌کند؛ بدین منظور که هیچ‌کس نمی‌تواند به تنهایی یک زبان را صحبت کند یا یک آیین جمعی را اجرا نماید. از نظر حقوقی، این حقوق را می‌توان در دو سطح دسته‌بندی کرد؛ اول حقوق فردی با اعمال جمعی و دوم حقوق گروهی محض. حقوق فردی با اعمال جمعی از حقی سخن می‌گوید که متعلق به

فرد است اما تنها در اجتماع با دیگران قابل دریافت است. در ماده ۱۸ میثاق حقوق مدنی و سیاسی چنین اذعان شده است که «هر کس حق آزادی فکر و وجدان و مذهب دارد. این حق شامل آزادی داشتن یا قبول یک مذهب یا اعتقاد به انتخاب خود، همچنین آزادی ابراز مذهب یا اعتقادات خود، خواه به طور فردی یا جماعت و خواه به طور علنی یا در خفا در عبادات و اجرای آداب و اعمال و تعلیمات مذهبی می‌باشد». در حقوقی که گروهی محض هستند، این حقوق مانند حق تعیین سرنوشت مستقیماً به گروه به عنوان یک هویت حقوقی مستقل تعلق می‌گیرد. حقوق جمعی فرهنگی بر پایه چند سند کلیدی و تفسیرهای قضایی استوار است. ماده ۲۷ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی بیان می‌کند که افراد متعلق به اقلیت‌های قومی، مذهبی یا زبانی نباید از حق تمتع از فرهنگ خود محروم شوند. کمیته حقوق بشر سازمان ملل متحد تصریح کرده است که اگرچه ماده ۲۷ از واژه افراد استفاده می‌کند، اما تعهد دولت‌ها فراتر از عدم مداخله است و شامل اقدامات ایجابی برای حفظ هویت گروه نیز می‌شود. اولین سند مربوط به حقوق جمعی، اعلامیه سازمان ملل متحد راجع به حقوق مردمان بومی است. این سند برخلاف سایر اسناد، صراحتاً مردمان بومی را به عنوان دارندگان حق به رسمیت می‌شناسد و بر حقوقی همچون مالکیت جمعی بر سرزمین و منابع طبیعی تأکید دارد. اعلامیه فرایبورگ سندی است که به طور تخصصی به تشریح ابعاد حقوق فرهنگی پرداخته و بر حق بر هویت و میراث فرهنگی به عنوان سرمایه مشترک تأکید می‌کند. حقوق جمعی فرهنگی صرفاً به معنای برگزاری جشن‌های رسومی اجدادی نیست، بلکه شامل مؤلفه‌های حیاتی است که بقای گروه را تضمین می‌کند. گروه این حق را دارد که ویژگی‌های متمایز خود را در برابر سیاست‌های همسان‌سازی اجباری دولت‌ها حفظ کند و در حوزه عمومی، رسانه و آموزش، حق استفاده از زبان مادری خود را داشته باشد. برای بسیاری از گروه‌ها، فرهنگ پاره‌ای جدانشدنی از سرزمین اجدادی است؛ به همین علت است که حقوق فرهنگی شامل حق مدیریت و بهره‌برداری از منابع آن سرزمین نیز می‌شود. گروه‌های فرهنگی حق مالکیت معنوی و مادی بر دانش سنتی، داروها، هنرها و مکان‌های تاریخی خود را دارند. همان‌طور که پیش‌تر گفته شد، مهم‌ترین چالش حقوق جمعی فرهنگی، تنش آن با حقوق فردی است. لازم به ذکر است که حقوق فرهنگی جمعی تا جایی محترم است که کرامت انسانی و آزادی‌های اساسی اعضای گروه را نقض نکند. حقوق جمعی فرهنگی در حقوق بین‌الملل مدرن، تلاشی است برای عبور از یکسان بینی جمعی به سوی به رسمیت‌شناسی تفاوت‌های هویتی. همچنین این حقوق، ابزاری دفاعی برای گروه‌های آسیب‌پذیر در برابر سلطه فرهنگی اکثریت و جهانی‌سازی است.

آزادی هنری



آزادی هنری (Artistic Freedom) در گفتار حقوق بشری، یک دانسته چندسطحی است که تنها به حق خلق کردن منتهی نمی‌شود؛ بلکه برخوردی اساسی بین حقوق مدنی-سیاسی همچون حق آزادی بیان و حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی شبه حق اشتغال و دسترسی به فرهنگ است. آزادی هنری به‌عنوان یک حق ذاتی، در اسناد بنیادین حقوق بشر ریشه دارد. ماده ۱۹ اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی تضمین می‌کنند که حق آزادی بیان شامل آزادی جستجو، دریافت و انتشار اطلاعات و افکار از هر طریقی همچون طرق شفاهی، کتبی، چاپی و هنری است. در اینجا هنر به‌عنوان

یک رسانه در جهت تحقق حق آزادی بیان شناخته می‌شود. ماده ۲۷ اعلامیه جهانی و ماده ۱۵ میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی صراحتاً حق هر فرد برای شرکت آزادانه در زندگی فرهنگی و بهره‌مندی از منافع پیشرفت‌های علمی و هنری را به رسمیت می‌شناسند. همچنین دولت‌ها را مکلف می‌کنند که آزادی لازم برای فعالیت‌های خلاقانه را، محترم بشمارند. کنوانسیون حفظ و ترویج تنوع بیان‌های فرهنگی یونسکو در سال ۲۰۰۵، تخصصی‌ترین مرجع در زمینه حمایت و ترویج تنوع بیان‌های فرهنگی است که آزادی هنری را پیش‌شرط توسعه فرهنگی می‌داند. از منظر تخصصی، آزادی هنری یک مفهوم انتزاعی نیست؛ هنرمند باید بتواند بدون دخالت پیشینی مانند تفتیش قبل از انتشار یا پیگرد قانونی برای فحوا و عمق اثر، به خلق آن بپردازد. آزادی هنری تنها خلق و ایجاد نیست؛ بلکه شامل حق توزیع، نمایش و اجرای اثر برای عموم نیز می‌شود. هنرمندان این حق را دارند که سفرهای آزادانه جهت تبادل فرهنگی، اجرای بین‌المللی و همکاری‌های فرامرزی و پیوستن به اتحادیه‌ها، سندیکاها و سازمان‌های صنفی جهت دفاع از حقوق حرفه‌ای خود را داشته باشند. هنرمندان باید در جهت تضمین حقوق مالکیت فکری و برخورداری از تأمین اجتماعی، به‌طوری که هنرمند بتواند از طریق هنر خود امرارمعاش کند، حمایت شوند. در حقوق بین‌الملل، دولت‌ها در قبال آزادی هنری دارای تعهداتی هستند. دولت نباید مستقیماً در فرایند خلق هنر مداخله کند، سانسور اعمال کند یا مانع آزادی بیان هنری شود. دولت باید قوانینی وضع کند که از هنرمندان در برابر آزار، خشونت یا سانسور توسط اشخاص ثالث محافظت کرده و زیرساخت‌ها، بودجه و فضای لازم برای شکوفایی هنر را فراهم کند. آزادی هنری مطلق نیست، اما محدودیت‌های آن باید طبق قواعد مندرج در حقوق بین‌الملل اعمال شود؛ به عبارت دیگر، این‌گونه محدودیت‌ها باید شفاف، قابل‌پیش‌بینی، ضروری و با هدف مشروع مانند حفظ امنیت ملی، نظم عمومی، سلامت عمومی یا حقوق دیگران باشد. نقد مذهب یا دولت به‌خودی‌خود دلیلی برای محدودیت آزادی هنری در استانداردهای حقوق بشری نیست. امروزه مفهوم آزادی هنری با چالش‌های جدیدی درگیر است، مانند چالش در فضای دیجیتال، هوش مصنوعی و فشار افکار عمومی در جهت تحریم هنرمندان که لزوماً دولتی نیست اما بر آزادی هنری اثرگذار است. این حق تضمین می‌کند که هنرمندان بتوانند واقعیت‌های جایگزین را تصور کنند، قدرت را به چالش بکشند و جامعه بتواند بدون فیلتر به این بازنمایی‌ها دسترسی داشته باشد. نقض این حق، نه تنها آسیب به هنرمند، بلکه نقض حق بر آگاهی نیز محسوب می‌شود.

جهان‌شمولی حقوق فرهنگی



جهان‌شمولی حقوق فرهنگی (Universality of Cultural Rights) بیانگر این اصل است که فرهنگ و حق مشارکت در آن نه یک امتیاز وابسته به جغرافیا یا قومیت، بلکه جزئی ذاتی، غیر قابل سلب و جهان‌شمول از کرامت انسانی است. هر فرد، فارغ از مرزهای سیاسی، نژاد یا مذهب، حق دارد هویت فرهنگی خود را داشته باشد، زبان خود را تکلم کند و در حیات فرهنگی جامعه مشارکت داشته باشد؛ همچنین تنوع فرهنگی به عنوان میراث مشترک بشریت شناخته می‌شود که حفاظت از آن، مسئولیتی جهانی است. ماده ۱۵ میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، دولت‌ها را مکلف به شناسایی حق همگان برای

شرکت در زندگی فرهنگی و بهره‌مندی از پیشرفت‌های علمی می‌کند. اعلامیه جهانی یونسکو در مورد تنوع فرهنگی، صراحتاً بیان می‌کند که تنوع فرهنگی نماد تکثر بشریت است و باید به عنوان یک سرمایه جهانی محافظت شود. نسبت‌گرایان افراطی، استدلال می‌کنند که چون فرهنگ‌ها متفاوت هستند، هیچ استاندارد جهانی برای حقوق بشر نمی‌تواند وجود داشته باشد. آن‌ها معتقدند که استانداردهای حقوق بشری، محصول فرهنگ لیبرال غربی است و نباید بر فرهنگ‌های بومی تحمیل شود؛ اما دکترین حقوق بشر مدرن با اشاره به این اصل که حقوق فرهنگی نباید به عنوان سپر برای نقض سایر حقوق بنیادین بشر استفاده شود، استدلال نسبت‌گرایان افراطی را رد می‌کنند؛ به عبارت دیگر، جهان‌شمولی حقوق فرهنگی به معنای پذیرش هر عملی که در قالب سنت انجام می‌شود، نیست؛ بلکه به معنای حق افراد برای دسترسی به بستر فرهنگی‌ای است که کرامت آن‌ها را ارتقا می‌دهد. محتوای حقوق فرهنگی شامل وجود کالاها و خدمات فرهنگی است که برای همگان باز و قابل استفاده باشد و امکان دسترسی فیزیکی و اقتصادی بدون تبعیض به حیات فرهنگی برای تمام اقشار، به ویژه گروه‌های آسیب‌پذیر را فراهم کند. قوانین و سیاست‌های فرهنگی باید به گونه‌ای تدوین شوند که برای جامعه هدف قابل پذیرش و احترام‌آمیز باشند و به گونه‌ای منعطف باشد که بتواند با تحولات اجتماعی و تاریخی منطبق شود. اصل جهان‌شمولی حقوق بشر ایجاب می‌کند که اعمال حقوق فرهنگی باید محدود به مرزهایی باشد که سایر حق‌های بشری را نقض نکند؛ بدین معنا که هیچ‌کس نمی‌تواند به بهانه تنوع فرهنگی، حقوق بشر تضمین شده در حقوق بین‌الملل را نقض کند یا آن را محدود نماید. حقوق فرهنگی را نمی‌توان از حقوق مدنی، سیاسی و اقتصادی جدا کرد. بدون حق آزادی بیان که نوعی حق مدنی است، خلاقیت فرهنگی ممکن نیست و بدون حق آموزش که نوعی حق اجتماعی است، انتقال میراث فرهنگی ممکن نخواهد بود؛ بنابراین، جهان‌شمولی حقوق فرهنگی به معنای ادغام کامل فرهنگ در پیکره حقیقی حقوق بشر است و به بیانی دیگر تضمین فضایی آزاد و برابر برای تعامل، خلاقیت و حفظ هویت انسانی برای تمام ابنای بشر، مشروط بر آنکه این آزادی، ناقض کرامت ذاتی و حقوق بنیادین دیگران نباشد.

محافظان حقوق فرهنگی



مفهوم محافظان حقوق فرهنگی (Protectors of Cultural Rights) در تلاقی دو سند اعلامیه سازمان ملل متحد در مورد مدافعان حقوق بشر ۱۹۹۸ و میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی شکل می‌گیرد. از منظر حقوق بین‌الملل، محافظان حقوق فرهنگی به افرادی اطلاق می‌شود که به صورت فردی یا گروهی برای ترویج، حفاظت و تحقق حقوق فرهنگی مندرج در اسناد بین‌المللی فعالیت می‌کنند. برخلاف تصور عمومی، این افراد صرفاً هنرمند یا کارشناس میراث فرهنگی نیستند. آن‌ها کنشگرانی هستند که در برابر نقض حقوق فرهنگی مانند ممیزی، ویران سازی میراث یا ممنوعیت زبان مادری

ایستادگی می‌کنند. مشروعیت آن‌ها مستقیماً از اعلامیه ۱۹۹۸ مدافعان حقوق بشر ناشی می‌شود که تصریح می‌کند هر کس حق دارد برای حفاظت از حقوق بشر که حقوق فرهنگی بخشی جدایی‌ناپذیر از آن است، فعالیت کند. محافظان حقوق فرهنگی در سه حوزه اصلی فعالیت می‌کنند که هر کدام بار حقوقی مشخصی دارد. محافظان حقوق فرهنگی، از حق افراد برای دسترسی به میراث فرهنگی و مشارکت در خلق فرهنگ دفاع می‌کنند؛ به طور مثال کنابداری که علیه سانسور کتب مبارزه می‌کنند یا فعالانی که برای دسترسی اقلیت‌ها به فضاهای فرهنگی تلاش می‌کنند، در اصل چنین حقی را استیفا می‌کنند. دفاع از آزادی خلق آثار هنری و پژوهش‌های علمی بدون دخالت دولت یا نهادهای سیاسی، از دیگر مواردی است که محافظان حقوق فرهنگی بایستی از آن بهره‌مند شوند که این حوزه معمولاً با قوانین محدودکننده داخلی در تعارض قرار می‌گیرد. محافظان حقوق فرهنگی این حق را دارند که از آثار باستانی، اماکن تاریخی و همچنین زبان، آداب و رسوم و دانش بومی در برابر تخریب، غارت یا یکسان‌سازی اجباری دفاع کنند. از جمله طبقاتی که ذیل محافظان حقوق فرهنگی قرار می‌گیرند، می‌توان به متخصصان فرهنگی از جمله باستان‌شناسان، موزه‌داران و معمارانی که در برابر تخریب سایت‌های تاریخی مقاومت می‌کنند، خالقان آثار فرهنگی و هنری از آن جمله هنرمندان، نویسندگان و موسیقی‌دانان، رهبران بومی اقلیت‌ها یا کسانی که از حق استفاده از زبان مادری و آیین‌های سنتی در برابر همگون سازی فرهنگی دفاع می‌کنند و کنشگران مذهبی که از حق داشتن یا نداشتن مذهب دفاع می‌کنند، اشاره داشت. محافظان حقوق فرهنگی با نوع خاصی از آسیب‌پذیری مواجه هستند؛ آن‌ها اغلب متهم به توهین به مقدسات، اقدام علیه ارزش‌های ملی یا ترویج فرهنگ بیگانه می‌شوند. این اتهامات دفاع حقوقی را دشوار می‌کند زیرا با احساسات عمومی گره می‌خورد. دولت‌ها اغلب با توسل به نسبیت‌گرایی فرهنگی، سرکوب این مدافعان را توجیه می‌کنند. محافظان حقوق فرهنگی دقیقاً در خط مقدم مبارزه با این توجیهات قرار دارند و بر جهان‌شمولی حقوق بشر تأکید می‌کنند و از طرفی دیگر در مناطق جنگی، این مدافعان اغلب اولین قربانیان هستند، زیرا حذف آن‌ها مقدمه‌ای برای حذف هویت یک گروه است. حقوق فرهنگی دروازه‌ای برای تحقق سایر حقوق است؛ بنابراین، محافظان این حوزه اغلب در نقش‌های ترکیبی ظاهر می‌شوند که از جمله این‌ها می‌توان به حقوق زنان و حقوق زمین اشاره داشت. دفاع از حقوق فرهنگی زنان اغلب به معنای مبارزه با سنت‌های زیان‌بار است که به غلط فرهنگ نامیده می‌شوند. برای بومیان، دفاع از زمین عیناً دفاع از فرهنگ است، زیرا هویت فرهنگی آن‌ها با جغرافیا پیوند دارد. محافظان حقوق فرهنگی، دیدبانان تنوع بشری هستند که کارکردشان جلوگیری از تک صدایی فرهنگی و انحصار حقیقت توسط قدرت‌های حاکم است. به رسمیت شناختن آن‌ها به عنوان مدافعان حقوق بشر، یک ضرورت استراتژیک برای جلوگیری از افراط‌گرایی و حفظ کرامت انسانی است.

حق بر هویت فرهنگی



حق بر هویت فرهنگی (The Right to Cultural Identity) یکی از بنیانی‌ترین مفاهیم در نسل دوم و سوم حقوق بشر است. این حق خالصاً بالاتر از مشارکت در حیات فرهنگی است و به جهان‌شناسی بشر، کرامت ذاتی و تعلق خاطر او به یک گروه یا تاریخ خاص اشاره دارد. حق بر هویت فرهنگی عبارت است از حق هر فرد و گروه برای صیانت، بسط و بروز خصوصیات برجسته فرهنگی، اسلوب زندگی، زبان، مذهب و میراث تاریخی خود، بدون ترس از حق‌کشی یا همگون‌سازی اجباری. این حق ریشه در کرامت انسانی دارد؛ چراکه انسان موجودی انتزاعی نیست، بلکه در یک بستر فرهنگی خاص رشد می‌کند و هویت او در تعامل با آن

فرهنگ شکل می‌گیرد. انکار فرهنگ، به مثابه انکار بخشی از وجود انسانی اوست. حق بر هویت فرهنگی در مجموعه‌ای از اسناد تثبیت شده است. از منظر ماده ۱۵ میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی که سنگ بنای حقوق فرهنگی است و حق شرکت در زندگی فرهنگی را به رسمیت می‌شناسد؛ این حق را به هویت فرهنگی بسط داده است. ماده ۲۷ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی به طور خاص بر حقوق اقلیت‌ها تمرکز دارد و دولت‌ها را ملزم می‌کند که حق اقلیت‌ها برای برخورداری از فرهنگ، دین و زبان خود را سلب نکنند. اعلامیه جهانی تنوع فرهنگی یونسکو دفاع از تنوع فرهنگی را یک بخش جدایی‌ناپذیر از کرامت انسانی می‌داند. برخلاف بسیاری از حقوق بشر که صرفاً فردی هستند، حق بر هویت فرهنگی ماهیتی دوگانه دارد. بدین منظور که هر شخص حق دارد هویت فرهنگی خود را انتخاب کند، تغییر دهد یا حتی آن را ترک کند؛ به عبارت دیگر هیچ‌کس نباید مجبور به عضویت در یک گروه فرهنگی خاص شود و از جانبی دیگر فرهنگ ذاتاً پدیده‌ای اجتماعی است و افراد نمی‌توانند به تنهایی یک فرهنگ را زنده نگه دارند؛ بنابراین گروه‌های اقلیتی و بومی نیز به عنوان یک شخصیت حقوقی جمعی، دارای حق حفاظت از موجودیت فرهنگی خود هستند. هویت فرهنگی مشتمل بر عناصری است که هر کدام حمایت قانونی خاص خود را می‌طلبند که عبارت‌اند از: حق آموزش به زبان مادری و استفاده از آن در محاکم و اداره‌ها، حفاظت از بناهای تاریخی، آثار هنری ملموس و همچنین سنت‌ها، آیین‌ها، موسیقی و دانش بومی ناملموس، ارتباط با سرزمین به ویژه برای بومیان؛ چراکه زمین تنها یک کالای اقتصادی نیست، بلکه بستر هویت معنوی و فرهنگی آن‌هاست. در حقوق بین‌الملل، دولت‌ها در قبال حق بر هویت فرهنگی تعهداتی دارند که از جمله آن‌ها می‌توان به تعهد به احترام و تعهد به حمایت اشاره کرد. بدین منظور که دولت نباید مداخله منفی کند، از نقض حق توسط اشخاص ثالث جلوگیری کرده و اقدامات مثبت برای تسهیل و ترویج فرهنگ انجام دهد؛ به طور مثال دولت‌ها نبایستی ممنوعیتی در جهت استفاده از زبان‌های محلی یا پوشش‌های سنتی ایجاد کنند. در اینجا تضاد میان حق بر فرهنگ و حقوق بنیادین بشر ایجاد چالش می‌کند؛ به دلیل آنکه به بهانه هویت فرهنگی نمی‌توان حقوق دیگران را نقض نمود. طبق ماده ۴ اعلامیه یونسکو، هیچ‌کس نمی‌تواند با استناد به تنوع فرهنگی، حقوق بشر تضمین شده در حقوق بین‌الملل را نقض کند. هویت فرهنگی تا جایی محترم است که کرامت ذاتی و حقوق پایه انسانی مانند حق حیات و تمامیت جسمانی را دچار آسیب نکند. امروزه هویت فرهنگی به عنوان یکی از اعضای ارکان توسعه پایدار در کنار ارکان اقتصادی، اجتماعی و زیست‌محیطی شناخته می‌شود؛ زیرا توسعه‌ای که با هویت فرهنگی جامعه همخوانی نداشته باشد، منجر به بی‌هویتی و شکست پروژه‌های توسعه می‌شود. حق بر هویت فرهنگی، یک حق زینتی نیست؛ بسا که یک حق پاسدارانه در برابر همگون‌سازی و یک حق نیرومندساز برای مشارکت در حیات اجتماعی است.

حق بر میراث فرهنگی



حق بر میراث فرهنگی (The Right to Cultural Heritage) یکی از مفاهیم در حال تکامل در حقوق بین‌الملل بشر است؛ چراکه این حق بیانگر گذر از دید کلاسیک حفاظت از اشیاء و بناها به نگاه مدرن ارتباط انسان‌ها با میراث است. این حق غالباً به‌عنوان یک حق ترکیبیافته شناخته می‌شود که مرکب از حقوق مدنی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است. حق بر میراث فرهنگی عبارت است از حق افراد و جوامع برای شناخت، درک، دسترسی، بازدید، بهره‌برداری، حفظ و توسعه میراث فرهنگی ملموس و ناملموس خود و دیگران. در گذشته، قوانینی مانند کنوانسیون ۱۹۵۴ لاهه راجع به حفاظت از میراث فرهنگی در زمان جنگ

و کنوانسیون ۱۹۷۲ یونسکو در خصوص حفاظت از میراث جهانی فرهنگی و طبیعی بر حفاظت از دارایی‌های فرهنگی تمرکز و عمدتاً عملکردی شیء‌محور داشتند؛ اما امروزه، به‌ویژه پس از کنوانسیون چارچوب شورای اروپا درباره ارزش میراث فرهنگی برای جامعه یا به‌اختصار فارو، تمرکز بر ارزش میراث برای جامعه و حقوق انسانی مرتبط با آن است و این به معنای گذار از رویکردی شیء‌محور به رویکردی حق‌محور یا انسان‌محور است. پایه حقوقی این مفهوم را می‌توان در اسنادی همچون ماده ۲۷ اعلامیه جهانی حقوق بشر، ماده ۱۵ میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، گزارش‌های گزارشگران ویژه سازمان ملل متحد و کنوانسیون فارو، جست‌وجو کرد. از منظر ماده ۲۷ اعلامیه جهانی حقوق بشر: «هر کس حق دارد آزادانه در زندگانی فرهنگی اجتماع شرکت جوید و از اقسام هنرها استفاده کند و در پیشرفت علمی و برکات حاصل از آن سهیم باشد. هر کس حق دارد از منافع اخلاقی و مادی ناشی از هرگونه دستاورد علمی و ادبی یا هنری که به وجود آورده باشد حمایت شود»؛ از متن صریح ماده مذکور چنین بر می‌آید که مشارکت در زندگی فرهنگی حق بشری برای انسان‌ها تلقی شده است که بی‌شک یکی از پیش‌شرط‌های تحقق چنین حقی را باید دسترسی به میراث فرهنگی دانست. خانم کریمه بنون از جمله گزارشگران وابسته به سازمان ملل متحد است که حق دسترسی به میراث فرهنگی و لذت‌بردن از آن را به‌عنوان یک حق بشری مستقل تبیین کرده است. کنوانسیون چارچوب شورای اروپا درباره ارزش میراث فرهنگی برای جامعه؛ صراحتاً اعلام می‌کند که حق بر میراث فرهنگی ذاتی، حق مشارکت در زندگی فرهنگی است. این حق صرفاً فیزیکی نیست، بلکه شامل امکان بازدید از سایت‌ها و موزه‌ها، حق دسترسی به اطلاعات تاریخی، آرشیوها و دانش مربوط به میراث و در عصر حاضر، حق دسترسی به نسخه‌های دیجیتالی میراث و آرشیوهای آنلاین است. جوامع محلی حق دارند در فرایند شناسایی و ثبت میراث خود مشارکت کرده و تفسیر خود را از میراث داشته باشند؛ بدین معنا که از انحصار روایات تاریخی توسط دولت‌ها جلوگیری کرده و در مدیریت و بهره‌برداری اقتصادی از میراث سهیم باشند. این حق ناظر به عدالت میان نسلی است؛ به عبارت دیگر نسل حاضر حق دارد میراث خود را حفظ کرده و به نسل بعد منتقل کند؛ چراکه تخریب میراث، نقض حق نسل‌های آینده است. یکی از نقاط عطف در تثبیت حق بر میراث فرهنگی، جرم‌انگاری بین‌المللی تخریب آن است. در سال ۲۰۱۶، دیوان کیفری بین‌المللی برای اولین بار تخریب عمدی بناهای مذهبی و تاریخی در مالی را به‌عنوان جنایت جنگی محکوم کرد. حکم دیوان تأکید کرد که تخریب میراث فرهنگی تنها حمله به سنگ و چوب نیست، بلکه حمله به هویت و کرامت مردمی است که آن میراث متعلق به آنهاست. این حکم، پیوند ناگسستنی میراث فرهنگی و حقوق بشر را در رویه قضایی بین‌المللی تثبیت کرد. حق بر میراث فرهنگی مبنای حقوقی قدرتمندی برای بازگرداندن اشیای غارت‌شده در دوران استعمار یا جنگ فراهم می‌کند؛ استدلال این است که جدا کردن یک ملت از میراث آن، نقض حق دسترسی و هویت فرهنگی آنهاست. حق بر میراث فرهنگی همیشه درباره افتخارات نیست؛ بلکه گاهی شامل حق دسترسی به مکان‌های شکنجه و زندان‌ها است. چراکه حفظ این مکان‌ها بخشی از حق بر حقیقت و حافظه جمعی است تا از تکرار فجایع جلوگیری شود. گاهی حفاظت از میراث مثلاً حفاظت از بافت تاریخی با حق توسعه یا حقوق مالکیت خصوصی در تضاد قرار می‌گیرد. در اینجا، اصل تناسب حاکم است و دولت‌ها باید تعادلی بین منافع عمومی میراث و منافع خصوصی ایجاد کنند. حق بر میراث فرهنگی، از یک رویکرد موزه‌ای و ایستا به یک رویکرد پویا و انسانی تغییر یافته است. این حق دیگر فقط به معنای نگهداری از اشیاء باستانی نیست، بلکه به معنای تضمین شرایطی است که در آن انسان‌ها بتوانند از طریق تعامل با گذشته، آینده خود را بسازند. این حق، ضامن تداوم تمدنی و سلامت روانی جوامع بشری است.

میراث فرهنگی ناملموس



میراث فرهنگی ناملموس (Intangible Cultural Heritage) که اغلب به عنوان میراث زنده یا روح فرهنگ شناخته می‌شود، یکی از پویاترین و انسان‌محورترین مفاهیم در نظام حقوق بین‌الملل بشر است. این مفهوم گذر از رویکرد ماتریالیستی به رویکرد کارکردگرایانه در حقوق فرهنگی است. در اینجا موضوع حق، یک شیء نیست بلکه یک فرایند اجتماعی و ذهنی است. بر اساس ماده ۲ کنوانسیون ۲۰۰۳ یونسکو راجع به حراست از میراث فرهنگی ناملموس یا کنوانسیون برای پاسداری از میراث فرهنگی ناملموس، این میراث به معنای شیوه‌ها، نمایش‌ها، بیان‌ها، دانش، مهارت‌ها و همچنین ابزارها، اشیاء، آثار و فضاهای فرهنگی مرتبط با آن‌ها است

که جوامع، گروه‌ها و در برخی موارد افراد آن‌ها را به عنوان بخشی از میراث فرهنگی خود می‌شناسند. این میراث فرهنگی ناملموس که از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود، به طور مداوم توسط جوامع و گروه‌ها در پاسخ به محیط، تعاملشان با طبیعت و تاریخ‌شان بازآفرینی می‌شود و به آن‌ها حس هویت و تداوم می‌بخشد و بدین ترتیب احترام به تنوع فرهنگی و خلاقیت انسانی را ترویج می‌کند؛ بنابراین میراث فرهنگی ناملموس شامل اقدامات، نمایش‌ها، ابزارها، دانش، مهارت‌ها و همچنین ابزارها و فضاهای فرهنگی مرتبط با آن‌هاست که جوامع، گروه‌ها و در برخی موارد افراد، آن‌ها را بخشی از میراث فرهنگی خود می‌شناسند. این مفهوم چندین حوزه اصلی زبان به عنوان حامل میراث، قصه‌گویی، ضرب‌المثل‌ها، موسیقی، رقص، تئاتر سنتی، آیین‌ها، جشنواره‌ها، مراسم مذهبی، طب سنتی، نجوم بومی، روش‌های کشاورزی سنتی و مهارت‌های ساخت صنایع دستی را پوشش می‌دهد. در ادبیات تخصصی حقوق میراث فرهنگی، واژگان بار حقوقی دقیق دارند؛ بدین منظور که برای میراث ملموس یعنی بناهای تاریخی از واژه حفاظت استفاده می‌شود که هدف آن متوقف کردن فرسایش، تثبیت وضعیت و نگاه داشتن اثر در وضعیت فعلی است اما برای میراث ناملموس، کنوانسیون عامدانه از واژه پاسداری استفاده می‌کند؛ چراکه پاسداری به معنای تضمین قابلیت دوام میراث است. میراث ناملموس اگر تغییر نکند، می‌میرد؛ بنابراین، پاسداری شامل اقداماتی است که به میراث اجازه می‌دهد تا ضمن انتقال به نسل بعد، تکامل یابد و بازآفرینی شود. انجماد یک آیین سنتی، برخلاف روح این حق است. برخلاف میراث ملموس که در آن کارشناسان، باستان‌شناسان و معماران ارزش یک اثر را تعیین می‌کنند، در حقوق میراث ناملموس، جامعه حامل مرجع نهایی است. چنانچه یک جامعه محلی، یک سنت را میراث خود نداند، دولت یا یونسکو نمی‌توانند آن را به عنوان میراث ثبت یا تحمیل کنند. رضایت آزادانه، قبلی و آگاهانه جامعه محلی، شرط مشروعیت هرگونه اقدام پاسدارانه است. بند ۱ کنوانسیون مذکور راجع به حراست از میراث فرهنگی ناملموس، یک فیلتر حقوق بشری اعمال می‌کند و اذعان می‌دارد که تنها آن نوع از میراث فرهنگی ناملموس مدنظر این کنوانسیون است که با اسناد موجود بین‌المللی حقوق بشر سازگاری داشته باشد؛ فلذا سنت‌هایی که کرامت انسانی را نقض می‌کنند، حتی اگر هزاران سال قدمت داشته باشند و جامعه محلی آن‌ها را بخواهد، تحت حمایت قرار نمی‌گیرند. این بند، برتری حقوق بنیادین بشر را بر نسبی‌گرایی فرهنگی تثبیت می‌کند. یکی از پیچیده‌ترین مباحث در این حوزه، تضاد بین نظام حقوق مالکیت فکری و میراث ناملموس است؛ چراکه کپی‌رایت انحصاری، دارای محدودیت زمانی و معمولاً فردی است درحالی‌که میراث ناملموس اشتراکی، فاقد محدودیت زمانی و متعلق به جامعه است. چالش، زمانی آغاز می‌شود که شرکت‌ها ممکن است از دانش بومی یا طرح‌های سنتی استفاده تجاری کنند؛ بدون اینکه سودی به جامعه مبدأ برسانند. نظام حقوقی فعلی جهان هنوز راهکار کاملی برای حمایت از مالکیت جمعی و بین‌نسلی پیدا نکرده است، هرچند سازمان جهانی مالکیت فکری در حال تدوین پروتکل‌هایی در این زمینه است. حق بر میراث ناملموس، حق بر تکرار گذشته نیست، بلکه حق بر بازآفرینی مداوم است. جوامع حق دارند میراث خود را در پاسخ به محیط و تاریخ خود تغییر دهند. این ویژگی باعث می‌شود میراث ناملموس منبع اصلی تنوع فرهنگی و توسعه پایدار باشد. مفهوم حقوق بشری میراث فرهنگی ناملموس، به رسمیت شناختن این واقعیت است که انسان‌ها تنها با نان و مسکن زنده نیستند، بلکه به معنا نیاز دارند. این حق تضمین می‌کند که جوامع ابزارها و دانش لازم برای پاسخ دادن به محیط و ساختن آینده خود را که از گذشتگان به ارث برده‌اند از دست ندهند. این حق، ضامن امنیت جهان‌شناختی گروه‌های انسانی است.

جنایت جنگی علیه میراث فرهنگی



جنایت جنگی علیه میراث فرهنگی (War Crime against Cultural Heritage) یکی از مهم‌ترین و نوآورانه‌ترین مفاهیم در حقوق بین‌الملل کیفری و حقوق بین‌الملل بشردوستانه است. حفاظت از میراث فرهنگی در زمان جنگ عمدتاً توسط حقوق بین‌الملل بشردوستانه مدیریت می‌شود. کنوانسیون لاهه ۱۹۵۴ راجع به حفاظت از میراث فرهنگی در زمان جنگ، هسته اصلی قوانین حفاظت از میراث در درگیری‌ها است. این کنوانسیون تخریب میراث را در زمان جنگ منع می‌کند و تعهدات دولتی را برای علامت‌گذاری و دور نگه داشتن میراث از اهداف نظامی تبیین می‌کند. پروتکل‌های دوم آن در سال ۱۹۹۹ تعهدات دولت‌ها را

سخت‌تر کرده و تعریف حفاظت تقویت‌شده را ارائه می‌دهد. پروتکل‌های الحاقی ۱۹۷۷ به کنوانسیون ژنو نیز تخریب میراث فرهنگی را به عنوان یک نقض جدی حقوق زمان جنگ ممنوع می‌دانند. جنایت‌انگاری تخریب میراث، نقطه اوج پیوند حقوق بین‌الملل بشردوستانه با حقوق بین‌الملل کیفری است. این امر باعث شده است که متخلفان نه تنها مسئولیت دولتی، بلکه مسئولیت کیفری فردی داشته باشند. اساسنامه رم که سند مؤسس دیوان کیفری بین‌المللی است، صراحتاً تخریب میراث فرهنگی را به عنوان جنایت جنگی تعریف می‌کند و اذعان می‌دارد حمله عمدی به ساختمان‌هایی که به آموزش، هنر، علم یا مقاصد خیریه اختصاص دارند، بناهای تاریخی و همچنین بیمارستان‌ها، مشروط بر اینکه هدف نظامی نباشند، مصداق جنایت جنگی در درگیری‌های بین‌المللی و داخلی است. شرط تحقق این جنایت این است که ساختمان یا بنا نباید هدف نظامی مشروع باشد و مهاجم باید از ماهیت فرهنگی آن آگاه باشد. قضیه احمد الفقی المهدی نقطه عطف تاریخی در تثبیت این جنایت بود. المهدی رهبر گروه اسلام‌گرای انصارالدین بود که تخریب عمدی ۹ آرامگاه تاریخی و یک مسجد در تیمبوکتو مالی را در سال ۲۰۱۲ هدایت کرد. دیوان، المهدی را به دلیل تخریب میراث فرهنگی از آن حیث که تخریب عمدی، میراث جمعی یک گروه را از بین می‌برد و آن‌ها را از حق دسترسی به گذشته‌شان محروم کرده، در مواردی موجب سلب حق بر آزادی مذهب شده، مجرم شناخت و حکم ۹ سال زندان برای وی صادر کرد؛ از آن رو که تخریب میراثی که نماد رویدادهای تاریخی یا جنایات است، تلاش برای پاک کردن حافظه جمعی و انکار حقیقت است. این اولین باری بود که دیوان کیفری بین‌المللی کسی را صرفاً به خاطر تخریب میراث فرهنگی محکوم کرده و تاکید کرد که تخریب میراث، تنها یک خسارت مادی نیست، بلکه حمله به هویت، حافظه جمعی و مذهب جوامع حامل آن است. این حکم، ماهیت حقوق بشری میراث را در ساحت کیفری تثبیت کرده و دستور جبران خسارت فردی و جمعی را صادر کرد. برای اثبات جنایت جنگی علیه میراث فرهنگی، اقدام متهم باید منجر به حمله، تخریب یا آسیب عمدی به بناهای مذهبی، آموزشی، هنری یا تاریخی شده باشد، بناهای مورد نظر در زمان حمله هدف نظامی نبوده باشند، متهم از ماهیت فرهنگی، تاریخی یا مذهبی بنا و نیز عدم وجود هدف نظامی در آن آگاه بوده باشد و حمله در بستر یک درگیری مسلحانه بین‌المللی یا داخلی صورت گرفته باشد. جنایت جنگی علیه میراث فرهنگی نشان‌دهنده تکامل حقوق بین‌الملل است. این مفهوم تخریب‌های فرهنگی را از یک خسارت صرفاً مادی به یک جنایت علیه انسان‌ها و کرامت آن‌ها ارتقا داده است.

نسل‌کشی فرهنگی



نسل‌کشی فرهنگی (Cultural Genocide) یکی از حیاتی‌ترین مفاهیم در حوزه حقوق بین‌الملل به‌ویژه حقوق بین‌الملل کیفری است. نسل‌کشی فرهنگی به اعمالی اشاره دارد که هدفشان نه لزوماً کشتار فیزیکی، بلکه نابودی هویت و ساختار فرهنگی یک گروه است. با این حال، باید توجه داشت که نسل‌کشی فرهنگی به‌عنوان یک جرم مستقل و تعریف شده در اساسنامه رم یا کنوانسیون ۱۹۴۸ راجع به پیشگیری و مجازات جنایت کشتار گروهی پذیرفته نشده است. به همین علت، تشریح این مفهوم را باید بیش‌ازپیش در دکترین حقوقی بین‌المللی جست‌وجو کرد. رافائل لمکین، حقوق‌دان لهستانی یهودی‌تبار و خالق واژه نسل‌کشی، مفهوم

خود را مشتمل بر دو بخش کشتار جمعی و نابودی فرهنگ، زبان، مذهب و سایر مظاهر وجود یک گروه می‌دانست. لمکین در ابتدا اصرار داشت که نابودی فرهنگی مانند تخریب کتابخانه‌ها، آثار هنری و ممنوعیت زبان باید بخشی از تعریف نسل‌کشی باشد؛ با این حال در زمان مذاکرات کنوانسیون ۱۹۴۸ سازمان ملل متحد در مورد پیشگیری و مجازات جنایت نسل‌کشی، چندین کشور به‌ویژه کشورهای دارای اقلیت‌های بزرگ، با گنجاندن صریح نسل‌کشی فرهنگی مخالفت کرده و در نتیجه نسل‌کشی فرهنگی از تعریف رسمی نسل‌کشی در ماده ۲ کنوانسیون مذکور حذف شد. از نظر آن‌ها، نابودی فرهنگ پدیده‌ای نسبتاً ذهنی است و اثبات قصد نابودی فرهنگی دشوارتر از اثبات قصد کشتار است و نسل‌کشی باید محدود به اعمالی باشد که مستقیماً حیات فیزیکی را تهدید می‌کنند. از طرفی دیگر، دولت‌ها نگران بودند که این جرم، ابزاری برای مداخله در سیاست‌های داخلی مانند سیاست‌های آموزشی، زبان و مهاجرت توسط نهادهای بین‌المللی شود. تعریف فعلی نسل‌کشی تنها بر قصد نابودی کلی یا جزئی یک گروه قومی، نژادی، مذهبی یا ملی از طریق اقدامات فیزیکی یا بیولوژیکی منحصر است. در ماده ۷ اعلامیه سازمان ملل متحد ۲۰۰۷ در مورد حقوق مردم بومی چنین اذعان شده است که مردم بومی حق دارند در صلح و امنیت به‌عنوان مردم متمایز زندگی کنند و هیچ‌گونه اقدام نسل‌کشی یا هرگونه اقدام دیگری که هدف یا اثر آن نابودی آن‌ها به‌عنوان یک مردم باشد، نباید علیه آن‌ها صورت گیرد؛ این متن به‌صراحت اشاره به اعمالی دارد که هدفشان نابودی فرهنگی است. پرونده‌های تاریخی مرتبط با سیستم مدارس شبانه‌روزی اجباری در کانادا برای بومیان اولیه به‌عنوان نمونه‌های بارز نسل‌کشی فرهنگی در قرن اخیر شناخته می‌شوند. کمیسیون حقیقت و آشتی کانادا به‌صراحت نتیجه گرفت که سیستم مدارس شبانه‌روزی که هدف آن کشتن سرخ‌پوست در دل کودک از طریق جدایی اجباری، ممنوعیت زبان و فرهنگ بود، مصداق نسل‌کشی فرهنگی است. گرچه نسل‌کشی فرهنگی جرم مستقل نیست اما اعمالی که با هدف نابودی فرهنگی انجام می‌شوند، اغلب می‌توانند تحت عنوان سایر جنایات در حقوق بین‌الملل کیفری پیگرد شوند. در ماده ۷ اساسنامه رم، آزار و اذیت یک گروه به دلایل فرهنگی، سیاسی، نژادی یا مذهبی می‌تواند به‌عنوان جنایت علیه بشریت مطرح شود و همچنین جابه‌جایی اجباری یک گروه با هدف نابودی ساختار اجتماعی و فرهنگی آن‌ها نیز می‌تواند این‌گونه باشد. نسل‌کشی فرهنگی به مجموعه‌ای از اعمال گفته می‌شود که به طور سیستماتیک، هویت یک گروه را هدف قرار می‌دهند که این شامل ممنوعیت مطلق استفاده از زبان مادری در آموزش، رسانه‌ها و فضاهای عمومی، تخریب عمدی کتابخانه‌ها، آرشیوها، بناهای تاریخی و مکان‌های مقدس، اجبار کودکان در مدارس دولتی برای آموزش تنها به زبان و فرهنگ غالب، حمله سیستماتیک به مراکز عبادی و ممنوعیت مناسک مذهبی و جدایی اجباری گروه‌های بومی از سرزمین‌های سنتی‌شان که بستر اصلی هویت و دانش آن‌ها است، می‌باشد. به‌طورکلی مفهوم نسل‌کشی فرهنگی یک جرم مستقل در اساسنامه رم نیست؛ بدین معنا که در حال حاضر، دیوان کیفری بین‌المللی نمی‌تواند کسی را صرفاً به اتهام نسل‌کشی فرهنگی تحت عنوان مجرم مجازات کند اما این مفهوم یک نیروی محرکه‌ای قدرتمند در حقوق بین‌الملل بشر و به‌ویژه حقوق بومیان است.

اعاده اموال فرهنگی



مفهوم اعاده اموال فرهنگی (Restitution of Cultural Property) فراتر از یک بحث ساده در خصوص مالکیت اشیاء است. این مفهوم در دهه‌های اخیر دچار یک تبدل الگویی شده و از حیطه حقوق اموال به حوزه حقوق فرهنگی و حق بر تعیین سرنوشت انتقال یافته است. اعاده اموال فرهنگی بر این انگاره برقرار است که میراث فرهنگی صرفاً شیئی نیست، بلکه محدوده‌ای از هویت وجودی یک ملت یا اجتماع محلی است. بر اساس ماده ۲۷ اعلامیه جهانی حقوق بشر که اذعان می‌دارد: «هر کس حق دارد آزادانه در زندگانی فرهنگی اجتماع شرکت جوید و از اقسام هنرها استفاده کند و در پیشرفت علمی و برکات حاصل از آن سهیم باشد.

هر کس حق دارد از منافع اخلاقی و مادی ناشی از هرگونه دستاورد علمی و ادبی یا هنری که به وجود آورده باشد حمایت شود» و ماده ۱۵ میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی که عاری کردن یک ملت از آثار باستانی‌اش علی‌الخصوص آن‌هایی که جنبه آیینی یا نمادین دارند، نقض حق دسترسی به فرهنگ که حقی بنیادین است، می‌شود. اموال فرهنگی، آورنده حافظه تاریخی هستند؛ بنابراین انتقال اجباری آن‌ها چه در قالب غارت، سرقت در جنگ و یا انتقال در دوران استعمار، نوعی لغزش در استمرار تاریخی و هویت جمعی ایجاد می‌کند. اعاده آن‌ها تلاشی برای اصلاح این گسست است. از منظر حقوق بین‌الملل، مکانیسم‌های اعاده بر چند سند راهبردی پایدار است، اما کشمکش حقیقی در عطف به ماسبق نشدن این قوانین است. کنوانسیون ۱۹۵۴ لاهه که بر حفاظت از اموال فرهنگی در زمان درگیری‌های مسلحانه تمرکز دارد و جزو اسناد پایه‌ای در حقوق بین‌الملل بشردوستانه است، در پروتکل اول آن صراحتاً اشغالگر را از خروج اموال فرهنگی نفی می‌کند و حکم به عودت آن‌ها در پایان خصومت می‌دهد. کنوانسیون ۱۹۷۰ یونسکو راجع به روش‌های ممنوعیت و پیشگیری از واردات، صادرات و انتقال غیرقانونی مالکیت اموال فرهنگی، مهم‌ترین سند حقوقی در زمینه مبارزه با قاچاق اموال فرهنگی است. در این کنوانسیون، کشورهای عضو متعهد می‌شوند که اقدامات لازم برای جلوگیری از ورود و خروج غیرقانونی اموال را انجام دهند و در صورت درخواست، آن‌ها را استرداد کنند. سستی این کنوانسیون این است که تنها شامل مواردی می‌شود که بعد از تصویب کنوانسیون رخ داده‌اند و شامل غارت‌های دوران استعمار یعنی پیش از سال تصویب کنوانسیون مذکور نمی‌شود. کنوانسیون ۱۹۹۵ یونیدرو درباره اشیای فرهنگی دزدیده شده یا صادر شده غیرقانونی با هدف پر کردن خلأهای حقوق خصوصی طراحی شده است. برخلاف کنوانسیون یونسکو که دولت‌محور است، این کنوانسیون به مالکین خصوصی و موزه‌ها می‌پردازد و مفهوم دقت مقتضی را مطرح می‌کند؛ یعنی خریدار باید ثابت کند که بررسی کرده که مالکیت آن شیء تاریخی از طرق قانونی تحصیل شده است. از آن حیث که کنوانسیون‌های پیش‌تر ذکر شده، غالباً عطف به ماسبق نمی‌شوند، مبحث اعاده اموال فرهنگی در حال حاضر بیشتر در حوزه عدالت انتقالی و استعمارزدایی پیگیری می‌شود. موزه‌های غربی مانند بریتانیا یا لوور تحت فشار فزاینده‌ای هستند که فارغ از الزامات قانونی، بر اساس الزامات اخلاقی عمل کنند. گزارش فلوین سار و بندیکت ساووی با موضوع بازگرداندن میراث فرهنگی آفریقا در فرانسه نقطه عطفی بود که توصیه کرد که اموال غارت شده از آفریقا باید بدون قید و شرط بازگردانده شوند. اعلامیه سازمان ملل متحد درباره حقوق مردمان بومی در مواد ۱۱ و ۱۲ خود تصریح می‌کند که بومیان حق دارند بر میراث فرهنگی و معنوی خود کنترل داشته باشند و دولت‌ها باید مکانیسم‌هایی برای استرداد آن‌ها فراهم کنند. منظور از استرداد، بازگرداندن مالی است که به صورت غیرقانونی خارج شده است و از نظر حقوقی بر غیرقانونی بودن عمل تأکید دارد؛ اما موزه‌های بزرگ موسوم به موزه‌های جهانی در برابر جریان اعاده، استدلال‌هایی دارند. آن‌ها ادعا می‌کنند که برخی آثار متعلق به کل بشریت هستند و باید در مراکزی نگهداری شوند که بیشترین بازدیدکننده جهانی را دارند و همچنین استدلال می‌کنند که کشورهای مبدأ ممکن است تکنولوژی یا ثبات لازم برای نگهداری امن آثار را نداشته باشند؛ هرچند این استدلال‌ها امروزه به شدت نقد می‌شود. به طور کلی اعاده اموال فرهنگی در قرن بیست و یکم، دیگر یک دعوای مالکیت ساده نیست بلکه بخشی از فرآیند حق بر حقیقت و ترمیم غرور ملی آسیب‌دیده است. این مفهوم در حقوق بین‌الملل عرفی در حال تکوین است تا ثابت کند که جدا کردن یک ملت از میراث آن، نوعی خشونت فرهنگی محسوب می‌شود.

دیپلماسی فرهنگی



در رویکرد حقوق بشری، دیپلماسی فرهنگی (Cultural Diplomacy) دیگر صرفاً سببی برای تأمین منافع ملی یا اعمال قدرت نرم توسط دولت‌ها نیست؛ بلکه به مکانیسمی برای تحقق حقوق فرهنگی و همبستگی بین‌المللی مبدل می‌شود. در علوم سیاسی و نشریه مشهور رئالیسم، دیپلماسی فرهنگی ابزاری برای نفوذ است اما در رهیافت حقوق بشری، این مفهوم بر دو پایه به رسمیت شناختن دیگری و حق بر ارتباطات فرهنگی استوار است. بر اساس اعلامیه جهانی تنوع فرهنگی یونسکو، دیپلماسی فرهنگی ابزاری است برای تضمین اینکه فرهنگ‌های مختلف به‌ویژه اقلیت‌ها و ملل تحت فشار حق حیات و بیان داشته باشند

و این بدان معنا است که هر انسان حق دارد فارغ از مرزهای سیاسی، در تبادلات فرهنگی شرکت کند که بدون شک محدود کردن این تبادلات نقض حقوق بنیادین بشر محسوب می‌شود. ماده ۱۵ میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی دولت‌ها را ملزم می‌کند که توسعه و ترویج روابط بین‌المللی در زمینه‌های علمی و فرهنگی را تسهیل کنند. دیپلماسی فرهنگی به‌عنوان پیش‌شرط حق بر صلح شناخته می‌شود؛ چراکه فرض بر این است که بدون فهم متقابل فرهنگی که خروجی دیپلماسی فرهنگی است، صلح پایدار ممکن نیست. کنوانسیون ۲۰۰۵ یونسکو راجع به حفظ و ترویج تنوع مظاهر فرهنگی، فرهنگ را از یک کالای تجاری خارج کرده و آن را حامل هویت و ارزش‌ها معرفی می‌کند. دیپلماسی فرهنگی در این چارچوب موظف است تا جریان متعادل کالاهای فرهنگی را بین کشورها تضمین کند. دیپلماسی فرهنگی یک مکانیسم هشدار زودهنگام است که با ایجاد گفتگوی میان فرهنگی، کلیشه‌هایی که منجر به نفرت‌پراکنی و نژادپرستی می‌شوند را خنثی می‌کند. دیپلماسی فرهنگی مدرن تنها بین دولت‌ها نیست؛ بلکه شامل ارتباط دولت با جوامع مهاجر خود نیز می‌شود. تضمین اینکه یک مهاجر بتواند زبان و فرهنگ مادری خود را در کشور میزبان حفظ کند، بخشی از دیپلماسی فرهنگی با رویکرد حقوق بشری است. از منظر حقوق بشر، دیپلماسی فرهنگی نباید یک‌طرفه باشد. اگر کشوری قدرتمند صرفاً ارزش‌های خود را به جامعه‌ای ضعیف‌تر تزریق کند، بی‌شک این عمل نقض حق تعیین سرنوشت فرهنگی است؛ چراکه رویکرد حقوق بشری بر تکررگاری و تبادل دوطرفه تأکید دارد. از منظر حقوق بشر، دیپلماسی فرهنگی بایستی از انحصار دولت عبور کرده و این در معنای دموکراتیزه کردن دیپلماسی فرهنگی است. دیپلماسی مردم‌نهاد حق افراد برای برقراری ارتباط با هموعان خود در آن‌سوی مرزها، بدون دخالت سانسور دولتی مبتنی بر ماده ۱۹ اعلامیه جهانی حقوق بشر که اذعان می‌دارد: «هر کس آزاد است هر عقیده‌ای را بپذیرد و آن را به زبان بیاورد و این حق شامل پذیرفتن هرگونه رأی بدون مداخله اشخاص می‌باشد و می‌تواند به هر وسیله که بخواهد بدون هیچ قید و محدودیت به حدود جغرافیایی، اخبار و افکار را تحقیق نماید و دریافت کند و انتشار دهد» را، تلویح می‌کند. از دیگر موارد دموکراتیزه کردن دیپلماسی فرهنگی، فعالیت سازمان‌های غیردولتی است که فارغ از سیاست‌های دولت‌ها، پل‌های ارتباطی را برای حفظ کرامت انسانی بنا می‌کنند که نمونه بارز آن ارکستر دیوان غربی شرقی است. برخی دولت‌ها از دیپلماسی فرهنگی استفاده می‌کنند تا نقض حقوق بشر را با برچسب تفاوت فرهنگی توجیه کنند. دیپلماسی فرهنگی واقعی از منظر حقوق بشر، نباید به ابزاری برای درست انگاری جنایات تبدیل شود؛ چراکه فرهنگ نمی‌تواند بهانه‌ای برای نقض حقوق بنیادین بشر باشد. دیپلماسی فرهنگی در بستر حقوق بشر، گذار از قدرت سخت در دست دولت‌ها به طور صرف به قدرت نرم به دست ملت‌ها است که هدف آن تسخیر ذهن‌ها نیست، بلکه ایجاد فضایی امن است که در آن تکرر بشری مزبور در اسناد متعدد حقوق بشری بین‌المللی به‌عنوان یک حق ذاتی محترم شمرده شود.

تنوع فرهنگی



مفهوم تنوع فرهنگی (Cultural Diversity) زمانی که به مثابه یک حق بشری تلقی شود، به یک هنجار حقوقی الزام آور تغییر ماهیت می‌دهد و همان‌طور که تنوع زیستی برای ثبات اکوسیستم حیاتی است، تنوع فرهنگی نیز برای بقای بشریت ضروری است. همان‌طور که ماده ۱ اعلامیه جهانی یونسکو در مورد تنوع فرهنگی بیان می‌کند: «فرهنگ‌ها در طول زمان و در مکان‌های مختلف به اشکال متفاوتی ظهور یافته‌اند. این تنوع ریشه در یگانگی و تکثر هویت‌های گروه‌ها و جوامع انسانی دارد. به‌عنوان منبعی برای تبادل، نوآوری و خلاقیت، تنوع فرهنگی به همان اندازه برای بشریت مفید است که تنوع زیستی برای طبیعت.

به این ترتیب، تنوع فرهنگی میراث مشترک بشری است و باید به نفع نسل‌های حال و آینده به رسمیت شناخته و تأیید شود. از منظر هستی‌شناختی، فرهنگ به مثابه بستر تحقق حقوق است و در دکترین تخصصی حقوق بشر، انسان موجودی انتزاعی نیست بلکه در یک بستر فرهنگی خاص زندگی می‌کند؛ به همین علت است که احترام به کرامت انسانی بدون احترام به بستری که هویت فرد در آن شکل گرفته، تحقق چنین احترامی آن‌طور که باید غیرممکن است؛ چراکه انکار تنوع فرهنگی، انکار انسانیت افراد متفاوت است. تنوع فرهنگی به‌عنوان سپر دفاعی در برابر همگون‌سازی جهانی عمل می‌کند. در عصر جهانی‌شدن، حق بر تنوع فرهنگی تضمین می‌کند که فرهنگ‌های بومی، اقلیت‌ها و زبان‌های محلی در برابر سلطه فرهنگ‌های غالب به فراموشی سپرده نشوند. امروزه حقوق بین‌الملل در برخورد با تفاوت‌های فرهنگی رویکردی اجتنابی داشته و تنوع را یک ارزش مثبت و حق بشری می‌داند که این امر در اسناد بین‌المللی همچون اعلامیه جهانی یونسکو راجع به تنوع فرهنگی و کنوانسیون حفظ و ترویج تنوع مظاهر فرهنگی نمود یافته است. اعلامیه جهانی یونسکو راجع به تنوع فرهنگی، نخستین سندی که تنوع فرهنگی را صراحتاً میراث مشترک بشریت نامید. کنوانسیون حفظ و ترویج تنوع مظاهر فرهنگی حق دولت‌ها را برای اتخاذ سیاست‌هایی که از صنایع فرهنگی داخلی و تکثر رسانه‌ای حمایت می‌کند، به رسمیت شناخته و فرهنگ را از شمول صرف قوانین خارج می‌کند. میان دو مفهوم تنوع فرهنگی و نسبی گرایی فرهنگی مرز تنگاتنگی است؛ چراکه حقوق بشر، یک اصل جهان‌شمول بوده و برای همه انسان‌ها فارغ از فرهنگشان یکسان است و این بدان معنا است که به بهانه تنوع فرهنگی نمی‌توان حقوق بنیادین بشری همچون حق حیات را سلب کرد؛ بنابراین، تنوع فرهنگی تنها در چارچوبی پذیرفته است که به کرامت ذاتی انسان و حقوق بنیادین او احترام بگذارد؛ چراکه هدف از تنوع فرهنگی، شکوفایی انسان است نه تضییع حقوق بنیادین او. تنوع فرهنگی در عمل مشتمل بر مؤلفه‌هایی همچون تکثرگرایی رسانه‌ای، حقوق زبانی، دسترسی به دانش سنتی و آزادی بیان فرهنگی است. منظور از تکثرگرایی رسانه‌ای حق دسترسی به دیدگاه‌ها و تولیدات فرهنگی متنوع است نه فقط محصولات رسانه‌ای جریان اصلی مانند جریان غرب. زمانی تنوع فرهنگی در عمل محقق است که مردم جامعه حق آموزش به زبان مادری و استفاده از آن در فضای عمومی و اداری را داشته باشند و دانش آن‌ها به‌عنوان بخشی از سرمایه علمی بشری به رسمیت شناخته شود. تنوع فرهنگی یکی از پیشران‌های اصلی توسعه است؛ چراکه توسعه تنها رشد اقتصادی نیست بلکه شامل رضایت معنوی، اخلاقی و هنری جامعه نیز می‌باشد؛ بنابراین بدون در نظر گرفتن بافت فرهنگی جوامع، پروژه‌های توسعه‌ای محکوم به شکست هستند و حق بر تنوع فرهنگی الزام می‌کند که مدل‌های توسعه، بومی‌سازی شوند. تنوع فرهنگی به دنبال تضمین امنیت فرهنگی است و این بدان معنا است که فرد برای مشارکت در جامعه جهانی، مجبور به ترک هویت و ریشه‌های خود نیست چراکه تنوع فرهنگی ترس از نابودی هویت را از بین برده و بنیادگرایی را کاهش می‌دهد.

مهندسی فرهنگی



مهندسی فرهنگی (Cultural Engineering) از جمله مفاهیمی است که مستقیماً در تقاطع حق حاکمیت دولت و خودمختاری فرهنگی و فکری فرد قرار گرفته و نه به عنوان یک ابزار مدیریتی صرف بلکه به عنوان یک تهدید بالقوه علیه آزادی‌های بنیادین مورد بررسی قرار می‌گیرد. مهندسی فرهنگی که غالباً با مهندسی اجتماعی پیوند دارد، به معنای مداخله عامدانه، سیستماتیک و هدفمند یک ساختار قدرت که معمولاً دولت‌ها در رأس این ساختار قرار می‌گیرند، در جهت شکل‌دهی، تغییر یا هدایت فرهنگ، ارزش‌ها و هنجارهای جامعه است تا به یک نتیجه از پیش تعیین شده مانند ثبات سیاسی، یکسان‌سازی عقیدتی یا توسعه اقتصادی

دست یابد. حقوق بشر، فرهنگ را یک پدیده ارگانیک، پویا و حاصل تعامل آزاد افراد می‌داند اما مهندسی فرهنگی، فرهنگ را تبدیل به یک مکانیسم قابل کنترل و دست‌کاری می‌کند. این مبدل سازی فرهنگ به مثابه ابزار کنترل، هسته اصلی نقض حقوق بشر است. اقدامات معمول در مهندسی فرهنگی، مستقیماً حقوق بنیادین تضمین شده در حقوق بین‌الملل را نقض یا محدود می‌کنند. ماده ۱۸ اعلامیه حقوق بشر چنین اذعان می‌دارد که: «هرکس دارای حق آزادی فکر و ضمیر و دین است. لازمه این حق آن است که هر کس خواه به تنهایی یا با دیگران، علنی یا خصوصی، از راه تعلیم و پیگیری و ممارست یا از طریق شعائر و انجام مراسم دینی، بتواند آزادانه، دین و یقینیات خود را ابراز کند». مهندسی فرهنگی اما اغلب با تحمیل یک روایت واحد و محدودسازی دسترسی به اطلاعات متنوع، تلاش می‌کند بر افکار عمومی تأثیر بگذارد که این امر، حق فرد برای تشکیل مستقلان عقیده و انتخاب آزادانه جهان‌بینی فردی را مخدوش می‌سازد. ماده ۱۹ اعلامیه حقوق بشر بیان می‌کند: «هر کس آزاد است هر عقیده‌ای را بپذیرد و آن را به زبان بیاورد و این حق شامل پذیرفتن هرگونه رأی بدون مداخله اشخاص می‌باشد و می‌تواند به هر وسیله که بخواهد، بدون هیچ قید و محدودیت به حدود جغرافیایی، اخبار و افکار را تحقیق نماید و دریافت کند و انتشار دهد». اقداماتی مانند سانسور دولتی، حمایت انحصاری از گونه‌های هنری مورد تأیید حاکمیت‌ها و حذف زبان‌ها یا خرده فرهنگ‌های غیرمنطبق، به معنای سلب حق آفرینش، نشر و دریافت اطلاعات و ایده‌های هنری و نقض ماده مذکور است. از ماده ۱۵ میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی چنین برداشت می‌شود که حق مشارکت در زندگی فرهنگی باید آزادانه باشد اما عمل مهندسی فرهنگی به عوض تسهیل مشارکت آزاد، تزریق و الزام به پذیرش یک فرهنگ از بالا به پایین را در پی دارد که موجب از میان بردن عاملیت انسانی افراد است. هدف از مهندسی فرهنگی، کنترل، یکسان‌سازی و القای ایدئولوژی مطلوب دولت است که با روش‌های اجبار، سانسور و تحریف تاریخی همراه است که در نهایت منجر به فرهنگی یک‌سویه و سرکوب خلاقیت غیردولتی می‌شود. باید خاطرنشان کرد که تنها زمانی مداخله دولت در امور فرهنگی موجه است که هدف آن ترویج و تضمین حقوق بشر مانند آموزش حقوق اقلیت‌ها یا حفاظت از زبان در معرض انقراض باشد و نه تحمیل یک چارچوب فکری خاص. در مهندسی فرهنگی، استثمار فرهنگی صورت می‌گیرد؛ بدین معنا که از نمادها و میراث فرهنگی برای توجیه استبداد یا ملی‌گرایی افراطی استفاده می‌شود و دولت‌ها از فرهنگ تحت عنوان ابزاری در جهت توجیه سوابق حقوق بشری نامطلوب خود با بهره‌گیری از دستاوردهای هنری استفاده می‌کنند. از منظر حقوق بشری، مفهوم مهندسی فرهنگی ذاتاً با اصولی چون خودمختاری فردی و آزادی انتخاب در تضاد است. این مفهوم تهدیدی علیه سلامت فرهنگی یک جامعه است، زیرا مانع از آن می‌شود که مردم به صورت آزادانه و خودجوش، مسیر تکامل فرهنگی خود را تعیین کنند.

بیان‌های فرهنگی سنتی (TCEs)



مفهوم بیان‌های فرهنگی سنتی (Traditional Cultural Expressions) از جمله مباحثی است که تلاش می‌کند چارچوب‌های سنتی حقوقی را با حقوق جمعی و میراث مطابقت دهد. در اینجا منظور از بیان‌های فرهنگی سنتی صرفاً فولکلورها یا هنرهای قدیمی نیستند، بلکه مبدأ ظهور حق بر فرهنگ در طول نسل‌های یک جامعه هستند و حفاظت از آن‌ها به مثابه حفاظت از هویت و کرامت انسانی آن جامعه تلقی می‌شود. بیان‌های فرهنگی سنتی، اشکال مادی و ناملموسی هستند که فرهنگ بومی و سنتی یک جامعه را بیان می‌کنند و اغلب از نسلی به نسل دیگر منتقل شده، دائماً در حال تغییرند و توسط یک جامعه محلی یا بومی

نگهداری می‌شوند. منظور از بیان‌های ملموس، نقوش، طرح‌ها، معماری سنتی، صنایع دستی، ماسک‌ها و پوشاک و منظور از بیان‌های ناملموس موسیقی، رقص، داستان‌ها، شعرها، آیین‌ها، مراسم و شیوه‌های اجرا است. هنگامی که نظام موجود حقوق مالکیت فکری در حفاظت از بیان‌های فرهنگی سنتی ناتوان باشد، نقض حقوق بشر صورت می‌گیرد؛ چراکه قوانین حقوق مؤلف بر خالق فردی و مشخص تأکید داشته، این حقوق دارای مدت‌زمان محدود بوده و برای آثار ثابت طراحی شده است. این خلأ حفاظتی باعث می‌شود که عناصر فرهنگی جوامع سنتی به راحتی توسط شرکت‌های تجاری استثمار و تصاحب شده و جوامع مبدأ از منافع اقتصادی و حق کنترل بر میراث خود محروم بمانند. حق بر حفاظت از بیان‌های فرهنگی سنتی در اسناد بین‌المللی، فراتر از یک بحث تجاری، به عنوان یک حق جمعی به رسمیت شناخته شده است. ماده ۳۱ اعلامیه حقوق مردم بومی سازمان ملل متحد حق مردم بومی را برای حفظ، کنترل، حفاظت و توسعه میراث فرهنگی، دانش سنتی، بیان‌های فرهنگی سنتی و دانش علمی خود تضمین می‌کند که اعطای چنین حقی منجر به تثبیت کنترل جامعه مبدأ بر نحوه استفاده از فرهنگشان می‌شود. کنوانسیون حراست از میراث فرهنگی ناملموس اگرچه مستقیماً به بحث مالکیت نمی‌پردازد، اما بر اهمیت حفاظت، انتقال و احیاء میراث فرهنگی ناملموس تأکید می‌کند و نقش جوامع محلی را به عنوان نگهبانان این میراث برجسته می‌سازد. کمیته بین‌دولتی وایپو بر روی تدوین ابزار بین‌المللی برای حفاظت از بیان‌های فرهنگی سنتی، دانش سنتی و منابع ژنتیکی با رعایت اصول رضایت آگاهانه قبلی، تقسیم منافع و حفاظت اخلاقی و معنوی کار می‌کند. از منظر این کمیته، هیچ‌کس حق ندارد بدون دریافت اجازه صریح از جامعه مبدأ، از بیان‌های فرهنگی سنتی آن‌ها بهره‌برداری کند اما در صورت بهره‌برداری تجاری، منافع حاصله باید به صورت عادلانه با جامعه مبدأ به اشتراک گذاشته شود تا خدشه بر حقوق اقتصادی آن‌ها وارد نشود. کمیته بین‌دولتی وایپو همچنین به حفاظت از اصالت، معنا و زمینه مذهبی یا آیینی بنیان‌های فرهنگی سنتی در برابر تحریف یا استفاده توهین‌آمیز پرداخته و حقوق معنوی صاحب چنین بنیان‌هایی را تضمین می‌کند. حفاظت از بیان‌های فرهنگی سنتی، هسته اصلی تحقق عدالت فرهنگی در سطح جهانی است. این مفهوم تضمین می‌کند که میراث فرهنگی جوامع فقیر و بومی از طریق قوانین حقوقی بین‌المللی، به ابزاری برای توانمندسازی آن‌ها و تحقق حقوق اقتصادی و فرهنگی‌شان تبدیل شود و نه منبعی برای غنی‌سازی فرهنگ‌های غالب.